

مقدمه : به نام خداوند خالق طلوع صبح که روز را برای فعالیت و شب را برای آرام یافتن در آغوش خانواده آفرید. افراد ساکن روستا اغلب شب ها زود به رخت خواب میروند و صبح ها زودتر برمیخیزند.

بدنه : صبح چه در شهر چه در روستا با پدیده ای مشترک به نام طلوع آفتاب آغاز میشود. طلوع آفتاب در روستا طلوعی است در آسمانی آبی و در شهر در آسمانی خاکستری و لبریز از آلودگی.

معمولا روستاییان صبح خود را به صدای خروس ها شروع میکنند و شهری ها با صدای بوق اتومبیل ها و یا با صدای زنگ ساعت که اغلب مشتی جانانه نثار ساعت میشود. البته این رفیق با معرفت ناراحت و آزرده خاطر نشده و مجدد بعد از چند دقیقه با صدای گوش خراش خود , اهل خانه را به برخاستن از خواب شیرین دعوت میکند و تا رسیدن به هدف به این کار ادامه میدهد.

گاهی روستایی ها با صدای همسایه ها یا موذن مسجد که آنها را به فریضه دینی یعنی نماز از فرا میخواند از خواب برمیخیزند.

روستایی ها پس از برخاستن از خواب به دامان طبیعت میروند و با حیوانات و گیاهان روز را سپری میکنند و شهری ها در اقیانوسی از غبار, در پشت چراغ قرمز ها , در ادارات و.... روز خود را سپری میکنند.

نتیجه : چه روستا و چه شهر بالاخره باید از خواب برخاست و به کار و فعالیت مشغول شد و از زمان خود به بهترین شکل استفاده کرد چرا که ارزشمندترین سرمایه انسان زمان اوست و باید ارزش آن را بداند.

مقدمه : معمولا افرادی که در روستاها زندگی میکنند شبها زودتر میخوابند تا صبح آفتاب زده از خواب بیدار شوند زیرا بعضی از آنان از اینکه آفتاب بزند و آنان خواب باشند را مایه آبرو ریزی میدانند.

بدنه : بیشتر افراد ساکن روستاها با صدای قوقولی قوقوی خروس از خواب بیدار میشوند که به جای زنگ ساعت کاربرد دارد ولی با یک تفاوت که دیگر نمیتوان آن را با مشت ساکت کرد بنابراین مجبور به گوش سپردن به صدای گوش خراش خروس هستند تا جایی که دیگر چاره ای جز از خواب بیدار شدن ندارند..

بعضی از افراد ساکن روستا با صدای هی هی چوپان وبع بع گوسفندان که برای امرارمعاش به چراگاههای سرسبز برده میشوند بیدار میشوند.

بهضی از روستاییان عزیز با صدای همسایه ها و موذن مسجد که آنان را برای ادای فریضه نماز میخوانند بیدار میشوند.

بعضی از این عزیزان بزرگوار به طور خودکار و اتوماتیک از خواب بیدار میشوند نمونه بارز این افراد مادران هستند که وقتی از خواب بیدار میشوند مانند شیپور بیدار باشا سایر اعضای خانواده را بدون در نظر گرفتن جنسیت و سن و سال از خواب بیدار و از آنان برای صرف صبحانه دعوت میکند و چقدر زیباست این صحنه که تمام اعضای خانواده دور یک سفره جمع شده اند و مشغول خوردن صبحانه هستند.

نتیجه گیری : به هر حال صبح که شد باید از خواب بیدار شد .دیر و زود دارد ولی سوخت و سوز ندارد باید بیدار شد و به فعالیتهای روزانه پرداخت پس چه بهتر انسان با روی خوش بیدار شود و شکر خدای مهربان را به خاطر هدیه ای که به او عطا کرده است به جا بیاورد و آن هدیه , هدیه ای است به نام زندگی.

امروز در خانه یکی از فامیل های ما که در روستا ساکن است مهمان بودم صبح با صدای دلنشین خروس محلی بیدار شدم صدای زنگوله گوسفندان و بزغاله هایی که چوپان برای چرا به کوه می برد از جلوی خانه با صفایی روستایی به گوش می رسید. بوی نان تازه از تنوری که در حیاط بود می آمد سالها بود که طلوع زیبای خورشید را ندیده بودم این صحنه زیبا از میان کوه ها سر به فلک کشیده واقعا هیجان انگیز بود. یادم آمد که در خانه آپارتمانی مان در شهر صبح ها جز صدای گوش خراش ماشین ها که با عجله به محل کارشان می روند چیزی نشنیده ام طلوع خورشید را در هوای آلوده شهر مدت ها ندیده بودم متاسفانه زندگی در شهرها شاید امکانات رفاهی داشته باشد ولی صفا و زیبایی زندگی در روستاها و آرامش روستا را ندارد من به راستی حسرت زندگی در روستا را خوردم و تصمیم گرفتم زمانی که فارغ از درس و تحصیل شدم زندگی در آنجا را برگزینم.

برخاستن از خواب در صبح روستا: صبح با صدای مرغ و خروس از خواب بیدار شدم، سپس برای شستن دست و صورتم به سمت حیاط رفتم و با آب حوض صورت و دستانم را شستم! آب تمیز و سردش طراوت بخشیده بود به جانم؛ دیگر دوست نداشتم بخوابم ، سرحال بودم ، سرحال تر از هر روز! صدای مادربزرگم را شنیدم که مرا صدا میزند ؛ برگشتم ؛ گفتم: بیا عزیزم بیا برویم صبحانه بخوریم! گفتم : چشم آدمم ! وقتی به سمت تخت هایی که در حیاط نصب شده بودند، رفتم؛ سینی ای رنگین دیدم و دهانم آب افتاد! نیمرو با تخم مرغ محلی، پنیر و کره و سرشیر محلی، عسل طبیعی، شیر تازه ای که همین صبح از گاو پوشیده بودند، و نان و فتیر های محلی که به دست خود مادربزرگ پخته شده بودند. سر ذوق آدمم و با ولع خوردم!

برخاستن از خواب در صبح شهر: اما صبح های معمولی شهر این گونه نبود ! صبح بیدار می شدیم بی هیچ ذوق و انگیزه و همیشه دوست داشتیم بخوابیم و اصلا معنای سرحالی را نمیدانستیم! صبحانه مان هم شکلات صبحانه و پنیر و خامه هایی بود که معلوم نبود از چه درست شده اند! بعد هم بی شور و انگیزه سراغ کارمان میرفتیم! اما اینجا ، بعد از خوردن صبحانه انرژی ات چند برابر میشود و شور و حال انجام کارهایت را داری و با عشق به آنها می پردازی ! کاش شهر هم مثل روستا بی دغدغه بود و میتوانستیم از زندگی لذت ببریم! کاش می شد مثل روستاییان ساده و سالم زندگی کرد! کاش می شد!...